

اجتهاد و تقلید در اندیشه عالمان شیعه

<"xml encoding="UTF-8?">

روش مکتب اصولی برای دستیابی به احکام دینی اجتهاد است. بر این اساس، مردم در زمان غیبت به دو دسته اقلیت مجتهد و اکثریت مقلد تقسیم می‌شوند؛ در حالی که مکتب اخباری این روش و در نتیجه این تقسیم بندی را نمی‌پذیرد و رابطه عالم دینی با مردم در محدث و مستمع خلاصه می‌شود.

فراگیر شدن روش اجتهادی در استنباط احکام و تکالیف دینی و گسترش آن به حوزه سیاست و تلقی آن به عنوان جزئی از حوزه وسیع‌تر دین، جایگاه خاص سیاسی برای مجتهد از يك سو، و وظایفی برای مقلدین از سوی دیگر فراهم ساخت. مقاله حاضر به بررسی روش اجتهاد و نتایج سیاسی آن به لحاظ جایگاه عالم دینی می‌پردازد.

مفهوم اجتهاد

1. معنای لغوی: اجتهاد از صیغه جهد به معنای مشقت و سختی یا جهد به معنای توان و نیرو گرفته شده است.²

2. معنای اصطلاحی: در کتب اصولی فقه تعاریف متفاوت و مختلفی از اجتهاد ارائه شده است. علامه حلی در نه‌ایة الاصول در تعریف اجتهاد می‌گوید «استفراغ الوسع من الفقیه لتحصیل الظن بحکم شرعی؛ به کارگیری تلاش و کوشش در حد توان از سوی فقیه برای به دست آوردن ظن به حکم شرعی».³ در تعریفی دیگر از اجتهاد، عبدالوهاب فلاخی اندیشمند اصولی می‌گوید:

«اجتهاد یعنی بذل و کوشش برای شناخت حکم شرعی و مسائلی که دارای نص خاصی از کتاب و سنت نمی‌باشد از راه رأی و اندیشه شخصی و نیز به کار گرفتن راه‌های دیگر استنباط و شناخت حکم شرعی».⁴ آخوند خراسانی در کفایه الاصول در تعریف اجتهاد می‌گوید:

«به کار گرفتن توان در راه تحصیل و یافتن حجت بر حکم شرعی».⁵

با توجه به تعاریف گذشته بهترین تعریف از اجتهاد و کار ویژه سیاسی آن را می‌توان در تعریف زیر دید: اجتهاد گفتمان ویژه‌ای است که با پیوند نظام وار میان چهارعنصر کتاب، سنت، عقل و اجماع چنانچه دستگاهی به تولید و آفرینش احکام و قواعد زندگی و طبعاً زندگی سیاسی شیعه می‌پردازد؛ نوعی فرایند فکری است که با گذر از نظام معنایی ایجاد شده، احکام مشروع و الزام‌آوری برای زندگی سیاسی شیعه تولید می‌کند.⁶

پیشینه تاریخی اجتهاد

هر چند طرفداران مکتب اصولی قدمت اجتهاد را به دوران حضور معصوم علیه السلام بر می‌گردانند و در این باره شواهدی را نیز ذکر می‌کنند، اما در واقع زمینه تاریخی آن را می‌توان به آغاز دوران غیبت امام دوازدهم شیعیان بر گرداند؛ زمانی که شیعه در جهت دستیابی به احکام و تعالیم دینی به دو عرصه نقل و عقل روی آورد. گروهی از علمای شیعه به رهبری ابن بابویه، که اصحاب حدیث نام گرفتند، عمل به اخبار را توصیه می‌کردند و در برابر، ابن جنید و ابن عقیل و پس از آنها شیخ مفید راه تعقل و تفکر را رهبری می‌کردند. توجه به عقل و استنباط احکام از درون کتاب و سنت که اجتهاد نام گرفت و در قالب علم اصول تجلی یافت، مشرب و مرام اصحاب مکتب اصولی

گشت. درباره چگونگی پیشی گرفتن عقل‌گرایی بر مکتب حدیث، یکی از محققان می‌نویسد: از اوایل قرن پنجم هجری نقل حدیث دیگر برای تفریع فقه شیعه کفایت نمی‌کرد. با قدرت یافتن دولت شیعی آل بویه در بغداد و افزایش عده و نیز محبوبیت شیعیان در قلمرو اسلامی، نیاز به اخذ مبنای پرکشش‌تری برای بیان مسایل تازه در فقه امامیه احساس شد. این مبنا مبتنی بر موازین معنا شناسانه علم اصول بود که در این اواخر برخی از متکلمان معتزلی چون ابو علی و ابو هاشم جبایی (321 م) به تدوین آن کوشیده بودند. شیخ مفید با آگاهی از جواز و نحوه کاربرد اصول افتا و استنباط در عصر ائمه‌علیه السلام و پس از آن توسط قدیمین، به تدوین فقه شیعه پرداخت. 7.

مفهوم تقلید

1. معنای لغوی: تقلید به معنای گردن بند به گردن انداختن، کاری به عهده کسی انداختن، از روی کار دیگری کاری انجام دادن، طناب به گردن انداختن و... است. 8.
2. معنای اصطلاحی: اصولی‌ها تقلید را به دو گونه معنا کرده‌اند: عده‌ای تقلید را عبارت از التزام مقلد به فتاوی مجتهد می‌دانند و بعضی تقلید را عمل مقلد به قول و گفتار مجتهد تعریف کرده‌اند. سید محمد کاظم یزدی همگام با گروه اول، تقلید را چنین تعریف می‌کند: تقلید عبارت است از صرف التزام به قول مجتهد معین، گرچه هنوز به فتوای او عمل نکرده باشد و یا حتی فتوای او را هم نداند. 9 بسیاری از علما بر خلاف یزدی تقلید را عبارت از عمل کردن بر طبق فتوای مجتهد می‌دانند و صرف التزام را تحقق بخش تقلید نمی‌دانند. سید محسن حکیم در تعریف تقلید می‌نویسد: تقلید عبارت است از اخذ به قول دیگری تعبداً و بدون در خواست دلیل. 10.

گستره تقلید

عالمان دین مسایل و امور دینی را به دو دسته اصول دین و فروع دین تقسیم می‌کنند. اصول دین در نزد شیعه عبارتند از توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد، و فروع دین عبارتند از نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تولی و تبری. شخص مسلمان در اصول دین موظف به تحقیق تا دستیابی به یقین است و در آن تقلید ابداً راه ندارد؛ اما شخص مسلمان در عمل به احکام فروع دین - در صورتی که مجتهد نباشد - موظف به تقلید است.

در این‌جا دیدگاه طرفداران دو مکتب اخباری و اصولی را در مورد اجتهاد و تقلید مورد کاوش قرار می‌دهیم.

دیدگاه اخباری‌ها درباره اجتهاد

مؤسس و به عبارتی احیاگر مکتب اخباری در قرن یازدهم، میرزا محمد امین استرآبادی در کتاب الفوائد المدنیة فی الرد علی القائل بالاجتهاد و التقليد فی الاحکام الالهیه، به بیان آرای اخباری‌ها و نقد و رد دیدگاه اصولی‌ها پرداخته است. به اعتقاد استرآبادی، اخبار و روایات ائمه معصوم‌علیهم السلام تنها کلید فهم صحیح قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای دستیابی به احکام و تعالیم دینی هستند؛ از این‌رو تقسیم شیعیان به مجتهد و مقلد معنا ندارد، بلکه تمامی آنها مقلد هستند و باید از ائمه‌علیهم السلام تقلید کنند به شرط آن که عربی بدانند و احادیث ائمه را بررسی کرده باشند و شخصاً و مستقیماً تکالیف خود را از اخبار استخراج بکنند. 11.

استرآبادی در این باره در مقدمه فوائد المدنیة می‌نویسد:

در کتاب‌های بعضی از اصحاب متأخرین امامیه همچون علامه حلی و موافقان او، چنان مشهور شده است که در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام رعیت به مجتهد و مقلد تقسیم می‌شوند. بر این اساس بر مقلد واجب است که در مسایل شرعی‌ای که جزء ضروریات دین و ضروریات مذهب نیست به ظن و گمان مجتهد مراجعه کند. مجتهد مطلق کسی است که توانا به استنباط تمام مسایل شرعی فرعی نظری باشد...12

استرآبادی در ادامه با نقل قول از شهید ثانی به مقدمات اجتهاد (کلام، اصول نحو، تشریف، لغت عرب، شرایط و اصول ادله اربعه: کتاب، سنت، عقل و اجماع) می‌پردازد. آنگاه وی با نقد سخنان و استدلال‌های شهید ثانی و علامه حلی، آرای آنان را در مورد اجتهاد و تقلید رد می‌کند.

استرآبادی در توضیح تقسیم‌بندی جامعه به مجتهد و مقلد در اسلام می‌نویسد:

تقسیم بندی رعیت به مجتهد و مقلد و متعلقات آن از شرایط و احکام بر رویه منوال گفتار اصولیین عامه اهل سنت است. زمانی که آنان پس از وفات پیامبر(ص) مردم را به دو دسته مجتهد و مقلد تقسیم کردند... الحق که این مطالب و مقدمات مذهب کسی است که قول به وجوب تمسک به اقوال و اخبار عترت طاهره‌علیهم السلام را قبول نداشته و آنان ائمه اطهار را وسیله فهم کتاب خدا و سنت نبی او قرار نمی‌دهد.13

وی در ادامه می‌نویسد:

اهل سنت به جهت کوتاهی از منابع الهی (ائمه اطهار) به علمی به نام علم اصول فقه روی آوردند تا مسایل دینی و دنیوی خود را در پرتو آن حل کنند. عده‌ای به نام مجتهد نامیده شدند و سایرین به نام مقلد تا از آن‌ها در امور دینی و دنیوی تقلید کنند.14

استرآبادی در تذکری، علم اصول را باعث اختلاف و تفرقه مسلمانان می‌داند.

ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم، از دیگر علمای اخباری، در بودن و خاستگاه اجتهاد از اهل سنت نیز فراتر رفته و آن را به نحوی به یونان باستان ربط می‌دهد. به اعتقاد وی ارمغان ترجمه آثار و کتب یونانی آمیخته شدن علوم یونانی با علوم اسلامی بود. به گمان وی در زمان خلفای عباسی، قواعد کلام و منطق به کتب اهل تسنن راه یافت:

برای ادله عقلیه اصول و قواعد و قوانینی قرار داده‌اند که اصل و ریشه آنها از قواعد کلامیه و منطقیه است که مأخذ هر دو از یونانیین قدیم است. کتب آنها در زمان خلافت هارون و مأمون ترجمه شد و بین علمای اسلام منتشر شد و از آن اوقات به بعد تدریس نمودند و جزو ادله شرعیه در دین اسلام و احکام پیامبرعلیه السلام قرار گرفت و پس از آن برای تکمیل آن قواعد، علمای آن دوره مانند ابوحنیفه و ابویوسف و مالک و احمد بن حنبل و غیرهم زحمات کشیدند و دقت‌های بسیار کردند و شرح و بسط دادند و قواعد زیاد افزودند و دلایل احکام شرع پیامبرعلیه السلام را کامل نمودند و این جمله را علم اصول نام نهادند و فهم کتاب و سنت را منوط و مربوط به تحصیل این علم و عمل کردن به آن دانستند.15

استرآبادی در خصوص چگونگی اشاعه اجتهاد در میان امامیه، آن را به غفلت و تسامح علمای امامیه در همنشینی با علمای اهل سنت نسبت می‌دهد.

زمانی که جماعتی از علمای عامه بر اصحاب ما امامیه خرده گرفتند که شما از فن کلام و اصول فقه و همچنین فقه استنباطی بی‌بهره‌اید و شما تنها از روایات منقول از امامانتان برخوردارید. جماعتی از علمای اصحاب ما برای رفع این اتهام اقدام به تصنیف کتب در فنون سه‌گانه (کلام، اصول فقه و فقه استنباطی) نمودند و غفلت ورزیدند از نهی ائمه‌علیه السلام اصحابشان را از یادگیری فن کلام، که مبتنی بر افکار عقلی است و امر آنان بر فن

کلامی، که شنیده از اقوال و گفتار آنان است و همچنین نهی از قواعد اصولی فقهی غیر از اخبار آنان (ائمه

اطهارعلیهم السلام) و نیز نهی از مسایل فقهی اجتهادی... 16

زین العابدین بن کریم با بیانی دیگر درباره تأثیرپذیری علمای شیعه می‌نویسد:

با این که علما و محدثین شیعه هم غالباً مبتلا به معاشرت قضات و مجتهدان سنی بودند و حرف‌های آنها را می‌شنیدند و متمایل به عقاید آنها می‌شدند، ولی خواستند که بلغزند و شیطان و نفس سرکش هم کمک می‌کرد و بدشان نمی‌آمد که آنها هم مطلق العنان می‌شدند و اجتهاد می‌کردند و اظهار رأی و عقیده در دین خدا می‌کردند و مستقل در عمل می‌شدند.

وی به خرده‌گیری و تمسخر علمای اهل سنت به علمای شیعه در بی بهره بودن از کلام و اصول و اجتهاد اشاره کرده و می‌نویسد:

علمای اهل سنت تمسخر می‌کردند که آنها (شیعیان) صاحب علم و کمالی نیستند و اجتهاد نمی‌دانند و قاعده نمی‌فهمند و از عهده قیاس بر نمی‌آیند و در فتاوایشان دلیل ندارند و احکام‌شان مبتنی بر اصلی نیست و تفریع نمی‌توانند و از این کلمات سینه علمای شیعه و محدثین تنگ می‌شد و به جوش می‌آمد و به عوام شیعه هم نمی‌توانستند حالی کنند که اینها علمی نیست، بلکه کار مشکلی هم نیست و از عهده ما هم ساخته است الا این که شرعاً جایز نمی‌دانیم، و همین کلمات بود که رفته رفته مقام شامخ منزلت علمای بزرگ و محدثین شیعه را در نزد عامه کم می‌کرد... تا امر به این جا رسید که عالم جلیل القدر شیخ الامامیه و رئیس الطایفه مرحوم شیخ طوسی - قدس الله سره - که ریاست مذهب شیعه در آن عصر که اوایل غیبت کبرا بود منتهی به آن بزرگوار شده بود ناچار می‌شود که برای اسکات عامه و بستن زبان تشنیع علمای آنها و نگاهداری قلوب عوام شیعه کتاب مبسوط را در احکام فروع تألیف فرماید. 17

ضرورتی که آن جناب (شیخ طوسی) مبادرت به عمل به آن کتاب (مبسوط) نمود نمی‌فهمیدند که می‌خواست زبان استهزای مخالفین بسته شود و شیعه را به قلت فروع نسبت ندهند و تصور نکنند که اینها زبان فکری ندارند و بر استنباط علل و تفریع قدرت ندارند. 18 وی می‌نویسد: هر چند قبل از طوسی، ابن جنید و ابن عقیل و شیخ مفید و سید مرتضی دست به تألیف آثار اصولی زدند، اما باید دانست که اقدامات آنها در این جهت است و اصولاً اقدام آنان از «باب اکل میته» بوده است. 19

او همگام و هم قلم با استرآبادی در ذکر و توضیح آغاز و روند اجتهاد در شیعه می‌نویسد:

... تا این که نوبت به علامه حلی رسید که او در تصانیف خود جمیع قواعد اصولیه عامه را ملتزم شد و شهید اول و شهید ثانی و سایرین متابعت او را نمودند و اول کسی که گمان کرد که احادیث مرویه از اصول اولیه اصحاب که به امر ائمه اطهارعلیه السلام تألیف شده بود و متداول در میانه شیعه بود و مأمور به حفظ آنها بودند و عمل طایفه شیعه در زمان ائمه تا زمان غیبت کبرا بر آن اخبار بود و همه اینها اخبار آحاد است و قطع به آنها حاصل نمی‌شود، محمد بن ادریس حلی بود که در نتیجه این اعتقاد، اجتهاد را در مسایل لازم می‌شمرد. 20

وی آنگاه نتیجه‌گیری می‌کند:

خُرده خُرده غفلت زیاد شد و متأخرین به این جهت هم متوجه نشدند و فقه شیعه یکباره منقلب به فقه

مخالفین گردید و طریقه، طریقه آنها شد. 21

بنابراین اولین نکته‌ای که اخباریان در ابطال اجتهاد بر آن انگشت می‌گذارند اخذ و اقتباس «اجتهاد» از اهل سنت است که در لسان آنان به «مخالفین» و «اهل ضلالت» و «خصم» یاد می‌شود.

فیض کاشانی نیز در همین باره ابتدا به نحوه شکل‌گیری اجتهاد می‌پردازد:

چون اهل ضلالت سر از متابعت کتاب و اهل بیت و رسول الله علیه السلام باز زدند علم کلام و فن جدل را که به جهت رد بر مبتدعه و اسکات اعدای دین موضوع است تدوین کرده‌اند و تکثیر مسایل آن به آرا و احوای خود نمودند به گمان آن که در تصحیح اصول عقاید دینی خود بدان عمل می‌کنند، و همچنین علم اصول فقه را که آن نیز فنی است از جدل و بنای آن بر ظنون واهی است که اتفاق آرا در آن بسیار نادر است، وضع کردند تا استنباط احکام شرعی و مسایل فرعی به آن نمایند. 22

فیض درباره نحوه رسوخ اجتهاد از عامه به میان شیعیان می‌نویسد:

و طایفه امامیه، در زمان خوف و تقیه می‌بودند و با منسوبین به علم اهل ضلالت، مخالفت تمام می‌نمودند و از ایشان سخنان باطل در کسوت حق می‌شنیدند بلکه در صغر سن با کتب ایشان الفت می‌گرفتند. 23
وی آنگاه به رسوخ اجتهاد در میان شیعه صبغه سیاسی داده و ارتباط دانش و قدرت را چنین یاد آور می‌شود:
متعارف و متداول در مدارس و مساجد و غیر آن کتب ایشان عامه می‌بوده و تعلیم و تعلم در آن جاری می‌شد، زیرا که ملوک و ارباب دول از ایشان بودند و مردمان تابع ملوک و ارباب دول می‌باشند. چنان که گفته‌اند: «الناس علی دین ملوکهم» و بدین منوال مدت گذشت تا آن که اشتباه تمام در اصول طائفتین پیدا شد و علم با جهل مختلط گردید و در اموری چند که خدا و رسول در آنها سخن نگفته بودند و از آن سکوت فرموده بودند، سخن گفتند و مجادله و مناظره نمودند و کار به این حد از اختلاف انجامید. 24

در ادامه فیض به تبعات رسوخ اجتهاد پرداخته و می‌گوید :

طریق قدمای مشایخ امامیه که اقتضای بر مجرد سماع بود از اهل عصمت‌علیه السلام، در همه احکام از اصول و فروع متروک شد و حکم به آرا و احوای که شیوه اهل ضلالت است در آن طایفه نیز پدید آمد. 25
فیض آنگاه سؤال می‌کند: «با این همه اختلاف و تباین که در عقول و آرای بنی آدم وجود دارد، چگونه می‌توان متابعت ظن و رأی و پیروی عقل و عاقلی در امور دینی و مسایل شرعی از اصول تا فروع نمود». 26
زین العابدین بن کریم در نتیجه‌گیری عجیب از رسوخ اجتهاد در شیعه می‌نویسد:

بالآخره به انواع اسباب و وسایل شیطان راه رخنه بر ای خود باز کرد و بعد از غیبت امام زمان علیه السلام شیعه را به اجتهاد و اداهت و به انواع زینت‌ها این امر را در چشمشان زینت داد و به طوری نمودار کرد که اضطرار بر آن دارند و آخر کار خود را کرد. همان طور که قسم خورده است و خداوند در کتاب خود حکایت می‌فرماید: «فبعضتک لأغویئهم اجمعین إلا عبادک منهم المخلصین». 27

دیدگاه اخباریان افراطی

اینک پس از ذکر گمان اخباریان راجع به خاستگاه اجتهاد و شکل‌گیری آن در میان فقهای امامیه، به تبیین دیدگاه راجع به «اصل اجتهاد» می‌پردازیم. در مطالعه آثار اخباری‌ها راجع به اجتهاد به دو نظریه برمی‌خوریم که نشان از تقسیم اخباریان به دو دسته افراطی (تندر و) نظیر استرآبادی و معتدل «میانه‌رو» نظیر بحرانی دارد.
افراطیان اخباری اساساً قائل به حرمت اصل اجتهاد بوده و بر این اعتقادند که اعمال هر نوع اجتهاد ممنوع و حرام است. اما میانه‌روها به حرمت اجتهاد اعتقادی ندارند، اما قلمرو آن را محدود به کتاب و سنت دانسته و استفاده از عقل و اجماع را جایز ندانسته و حرام می‌دانند.

محمد امین استرآبادی در این باره می‌نویسد:

به اعتقاد قدماى اصحاب مكتب اخبارى ما همانند صدوق و پدرش ابن بابويه و ثقة الاسلام كلينى - همچنانكه در كتبشان ذكر كرده‌اند - اجتهاد و تقليد حرام بوده و رجوع و تمسك به روايات ائمه اطهار واجب بوده است. 28. استرآبادى كه در اصل با اجتهاد و تقليد مخالف است بر اين باور است كه اگر مجتهد، دست به اجتهاد زند آنچه را كه به دست آورده از دو حال خارج نيست: يا صحيح است و يا غلط و خطا؛ اگر كه خطا باشد بر خداوند دروغ بسته و افترا زده است و اگر كه صحيح باشد در اين باره هم نزد خداوند اجر و پاداشى نخواهد داشت؛ از اين رو وى معتقد است خاطى در حكم و فتوا گناهكار و ضامن است و بعلاوه آن كسى نيز كه از وى تقليد كرده، در اين گناه با وى شريك بوده و به وى ملحق مى‌گردد: «وَأَنْ الْمَخْطِئَ فِي الْحُكْمِ أَوْ الْفَتْوَى أَثْمُ ضَامِنٍ وَ يَلْحَقُهُ وَزَرٌ مِنْ عَمَلِ بَغْتِيَاةٍ». 29.

حرّ عاملى نيز كه از افراطيان مشرب اخبارى محسوب مى‌گردد همچون استرآبادى قائل به حرمت اجتهاد است و با يادآورى مرام متقدمين، وجود اجتهاد در شيعه را انكار مى‌كند: «تمامى شيعيان سابق بر ع لامه حلى صراحت بر بطلان اجتهاد و عمل به ظن دارند». 30.

در مقابل اخباريان كه اجتهاد را حرام دانسته و در اين باره رواياتى از ائمه اطهار دال بر حرمت اجتهاد ذكر مى‌كنند، اصوليان در مقام پاسخ‌گويى برآمده و چنين توجيه كرده‌اند: رواياتى كه دلالت بر حرمت اجتهاد دارد و ائمه اطهار صادر كرده‌اند ناظر و مشير به اجتهاد خاصى است كه عامّه و اهل سنت به كار مى‌بردند. حر عاملى با يادآورى اين پاسخ اصوليون، جواب مى‌دهد كه:

تخصيص نهى را به اجتهاد عامّه به منزله تخصيص نهى از شرب خمر است به شرب عامّه خمر را، و يا ... و اگر كسى ادعا كند كه وجوب صلات و زكات و حرمت زنا و سرقت مخصوص به عامّه است عجيب‌تر از اين سخن نيست كه بگوئيم حرمت اجتهاد مخصوص عامّه است. 31.

اخباريان ي گانه منبع احكام و تعاليم دينى را كتاب 32 و سنت كه در جامه روايات آمده مى‌دانند. آنان بر اين اعتقادند كه تمامى احكام و مسائيل مورد نياز آدمى تا روز قيامت در آنها نهفته است، از اين رو، نيازى به وسيله ديگرى در كشف احكام نيست. اخبارى‌ها بر اين اساس هر وسيله ديگرى (عقل، اجماع، روش اجتهادى...) را رقيب در برابر كتاب و سنت مى‌پندارند و هر كسى را كه در تلاش براى دست يازى به اين منابع و روش اجتهادى براى كشف و فهم احكام باشند، متهم به شراكت و دخالت در دين خدا مى‌كنند؛ چنانكه زين العابدين بن كريم مى‌نويسد:

كسى كه دعوى اسلام داشته باشد و خود را تابع پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم بداند و دين خود را از او گرفته است حق دخالت در دين پيامبر و احكام كلييه يا جزئيه آن ندارد. شركت با پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم در آنچه خداوند فرموده است نمى‌تواند داشته باشد، زيرا كه دين پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم و كتاب خدا خود متكفل بيان جميع احكام اوليه و جزئيه و اصليه و فرعيه هست و به كسى نرسيده كه چيزى بر آن زياد كند يا كم نمايد ... منافات اجتهاد با مسلماني از آفتاب روشن‌تر است بلكه با بندگى خدا نمى‌سازد. 33.

فيض كاشانى براساس اين اعتقاد، علمائى دين را به دو قسم تقسيم مى‌كند:

مجتهدان دو قسمند: قسمى آنانند كه در جميع احكام شرعيه از اصول و فروع مستند بر قرآن و اخبار اهل بيت مى‌باشند... مثل كلينى و رئيس المحدثين ابن بابويه... و قسمى ديگر آنانند كه در بعضى فتاوا مستند به قرآن و حديث مى‌شوند و بعضى ديگر را به آراى خود مى‌سازند و بناى آن بر اصلى چند مى‌نهند كه امثال ايشان آنها را وضع كرده‌اند و به عقول خود تصرف بسيار در احكام شرعيه مى‌كنند و هر چند روز تغيير رأى نموده خلاف قول

خود می‌گویند و می‌نویسند و گاهی دعوی اجماع در مسأله می‌کنند در کتابی، و باز خود خلاف آن فتوا می‌دهند در آن یا اجماع بر خلاف آن نقل می‌کنند. 34

وی آنگاه می‌نویسد: «پس اقوال و مصنفات این طایفه اعتماد را نشاید و حفظ آنها قلیل الفایده باشد». 35 پس به گمان این دسته از اخباری‌ها عمل به اجتهاد حرام است زیرا، علاوه بر دلایل مذکور، اجتهاد تنها مفید ظن به حکم شرعی است، در صورتی که در اثبات حکم قطع و علم معتبر است. خداوند در هر واقعه‌ای که آدمیان به آن نیاز دارند، حکم معینی دارد و دلیل قطعی بر آن اقامه فرموده است که ادله قطعی آن نزد ائمه معصومین علیهم السلام محفوظ است و انسان‌ها موظفند که احکام و قایع مختلف را از ائمه اطهار علیهم السلام اخذ کنند. 36

استرآبادی در رد استنباط ظنی (اجتهاد ظنی) در فوائد المذنبه به تفصیل سخن می‌گوید. وی در اولین فصل کتاب تحت عنوان «فی ابطال التمسك بالاستنباطات الظنيه فی نفس احكامه تعالی» برای اثبات مدعای خویش دوازده مورد را به تفصیل مورد نقد قرار می‌دهد.

1 و 2 - نهی آیات و روایات از عمل به ظن: «إِنَّ الظن لا یغنی من الحق شیئاً». 37

3 - اعتقاد به وجوب عصمت امام معصوم. اگر امام از عصمت برخوردار نباشد لازم می‌آید که خداوند به پ پیروی از خطا امر کند، و این عقلاً قبیح است؛ لذا زمانی که پیروی از علم که به جهت عصمت از خطای امام استفاده می‌گردد، وجوب عدم پیروی از ظن مجتهد ثابت می‌گردد. 38

4 - مسلکی که غیر منضبط است و در آن تعرضات زیاد وجود دارد قابل اعتماد نیست. 39

5 - مسلکی که به اختلاف اذهان و احوال اشخاص مختلف است صلاحیت آن را ندارد که ملاک مشترك در میان مردم تا قیامت باشد. 40

6 - شریعت اسلام براساس اصل سمحه سهله است، چگونه ممکن است که مبتنی بر استنباطهای مشکل اضطراب‌آور باشد. 41

7 - مفاسد و مضرات ابتنا و قرار دادن احکام خداوند بر استنباطهای ظنی بیش از حد شمارش است. از جمله این مفاسد فتنه‌ها و جنگ میان مسلمانان است؛ بسیاری از جنگ‌های میان مسلمانان برآمده از «اجتهاد» است. 42

8 - ظن از باب شبهات است. واجب است که در شبهات متعلق به احکام خداوند توقف کرد. 43

9 - ظن معتبر نزد اصولیون، ظن صاحب ملکه مخصوصه است که ظن مجتهد و فقیه است و از سویی فقیه به گمان اصولیون کسی است که در تحصیل ظن معتبر تلاش می‌کند. این دو امور مخفی غیر منضبط است به عبارت دیگر قابل تبدیل به شاخصه نیستند. 44

10 - سخنان حضرت علی علیه السلام و ائمه اطهار به صراحت، روش‌هایی را که به «اختلاف» می‌انجامد مردود می‌دانند، از جمله این روش‌ها استنباط ظنی است. 45

11 - مضمونات مجتهدان که تغییر در احکام در هر زمان در پی دارد مخالف صریح اخبار مروی از ائمه اطهار علیهم السلام از جمله «حلال محمد صلی الله علیه وآله حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» می‌باشند. 46

12 - مجتهدان می‌گویند که محل اجتهاد در مسأله‌ای است که جزء اصول دین و ضروریات مذهب و همچنین جایی که حکم قطعی از سوی خداوند بر آن نیامده است، می‌باشد. اما ما ثابت می‌کنیم که خداوند در هر واقعه‌ای که امت به آن تا قیامت محتاج است، حکم آن را مشخص و معین کرده است؛ از این رو موضع و

مسأله‌ای که بتوان در آن اجتهاد را اعمال کرد وجود ندارد. 47

دیدگاه اخباریان معتدل

این گروه از اخباری‌ها، اصل اجتهاد را حرام نمی‌دانند اما دایره آن را محدود به کتاب و سنت می‌دانند. به باور آنان، ظواهر کتاب و سنت حجت است و می‌توان احکام و تعالیم دینی را با اجتهاد از طریق ظواهر آنها به دست آورد، ولی از طریق اجماع و عقل و سایر اصول عق لیه جایز نیست. 48

علامه بحرانی بر این اساس است که تقسیم انسان‌ها به مجتهد و مقلد را می‌پذیرد؛ اما باید گفت میان مجتهد و مقلدی که در سخن بحرانی است با مجتهد و مقلد اصولی تفاوت بسیار است:

در زمان غیبت همچون زمان ما مردم یا عالمند یا متعلم و به عبارت دیگر، یا فقیهند یا متفقه و به عبارت سوم، یا مجتهدند یا مقلد... اگر که فقیه در استنباط احکام به کتاب و سنت استناد کند بر مقلدین است که به وی رجوع کنند، اما اگر در استنباط احکام به ادله دیگر چون اجماع، دلیل عقل و یا نظایر آنها استناد کنند، اخباریان از رجوع به او منع می‌کنند. 49

سید جزایری نیز از اخباریانی است که اجتهاد را می‌پذیرد. وی بر این باور است که اجتهادی که قدما و اصحاب مذمت کرده‌اند، اجتهاد به طریق عامّه است که از طریق قیاس و استحسان استنباط احکام می‌کنند نه اجتهاد رایج بین امامیه که از کتاب و سنت اخذ می‌شود، زیرا نتیجه این اجتهاد اخذ احکام و تعالیم دینی از دلیل شرعی است، چون هر فرد توان آن را ندارد که خودش احکام را از اخبار بگیرد. 50

دیدگاه اخباریان درباره تقلید

همان طور که سخن اخباریان در مورد اجتهاد دو گونه بود، طبعاً این دو گونگی در بحث «تقلید» هم وجود دارد. اصحاب افراطی این مکتب همانگونه که به شدت اجتهاد را انکار می‌کنند، تقلید را نیز نپذیرفته و حرام می‌دانند. استرآبادی در این باره می‌نویسد:

كما لا اجتهاد عند الاخباريين لا تقليد ايضاً فانحصر العمل في غير ضروريات الدين في الرواية عنهم عليهم

السلام؛ همچنانکه اجتهاد در نزد اخباریان پذیرفته نیست تقلید نیز چنین است...». 51

حرّ عاملی نیز در تأیید گمان وی اعتقاد دارد که بر جواز تقلید در اصول و فروع اختل اف شده است... و ادله جواز

همه ضعیف می‌باشند و آیات قرآنی صراحته تقلید را مذمت می‌کنند و منع از آن در برخی آیات ظاهر است. 52

زین العابدین بن کریم در اعتراض به مظنه مجتهد و وجوب تقلید از آن در باور اصولیون می‌نویسد:

...می‌گویند در این قبیل فروع عمل به مظنه مجتهد باید کرد. مسلمین سؤال کنند چه دلیلی بر این مطلب

هست که مظنه مجتهد مطاع است؟ و آیا مجتهد پیامبر است یا امام؟ در حالی که آنها هم عمل به مظنه

نمی‌کنند. 53

فیض کاشانی نیز می‌گوید:

«ای کاش می‌دانستم که چه چیزی مقلدین آنها را بر آن واداشت که از این مجتهدان تقلید کنند اما از ائمه تقلید

نکنند». 54

اخباریان افراطی پس از رد اجتهاد و تقلید، معنایی دیگر از مجتهد و مقلد ارایه می‌دهند که با معنای اصولیون

متفاوت است. زین العابدین ابتدا در تعریف اصولی‌ها از تقلید می‌نویسد:

تقلید در اصطلاح مجتهدان ب ر این است که معنی آن عمل کردن به قول غیر است، بدون حجت و دلیل... زیرا که در وسع مقلد نیست چیزی را که مجتهد می‌فهمد درک کند. 55

وی در تعریف اجتهاد اصولی نیز می‌نویسد:

اجتهاد استفراف وسع مجتهد است در تحصیل مظنه به حکم شرعی، و استدلال به دلایل اعتباریه عقلیه در احکام شرعیه و استحسانات و قیاساتی که معمول شده است و جمیعاً بر خلاف کتاب و سنت است. مراد از تقلید امتثال مقلد می‌باشد؛ از این قبیل احکام بدون سؤال از دلیل و برهان. 56

وی آنگاه مراد خود از مجتهد و مقلد را چنین بیان می‌کند:

ما هم لفظ «مجتهد» و «مقلد» می‌گوییم، ولی البته از این الفاظ همان معانی که خدا و رسول پسندیده‌اند اراده می‌کنیم و البته که اطلاق لفظ مجتهد بر کسی که در معرفت خداوند و عبادت و بندگی او و عمل به احکام ایشان و گرفتن روایات از مآخذ شرعی آن دارد و یا بر دیگران از سایر اخوان مسلمی ن و مؤمنین خود روایت می‌کند هیچ مانعی نیست». 57

مقلد هم کسی است که اخذ احکام و روایات را از چنین کسی می‌نماید و عمل به قول او می‌کند، اما نه این‌که بدون دلیل و برهان باشد، بلکه با دلیل و برهان عقلی بعد از آنی که معرفت چنین کسی را حاصل کرد و فرض اطاعت او را دانست. آن وقت در جزئیات احکام سؤال، دلیل و برهان نمی‌کند، برای آن‌که اهل این مدرک نیست و چون چنین شخصی را ثقه و امین دانسته، اطمینان به او می‌کند و از او تقلید می‌کند که تقلید امام خود کرده باشد. 58

اما اختلاف بین تعریف اخباری‌ها از اجتهاد و تقلید با تعریف اصولیون از این دو واژه را بیان نمی‌کند. در برابر گروه اخیر، دسته دوم از اخباریان، همچنان‌که اجتهاد را در دایره محدودی پذیرفتند تقلید را نیز این‌گونه می‌پذیرند. بحرانی می‌نویسد:

مردم در زمان غیبت از دو گروه بیرون نیستند. حالا اسم آنها را مجتهد و مقلد می‌گذاری یا عالم و متعلم یا فقیه و متفقه و در این خلاقی نیست، و جای خلاف آن‌جاست که مستند استنباط مجتهد غیر کتاب و سنت باشد که در این صورت اصولیین مراجعه به او را نیز لازم می‌دانند، ولی ما اتباع او را لازم نمی‌دانیم؛ اما اگر مستند استنباط او کتاب و سنت باشد در وجوب اتباع او جای خلاف نیست. 59

دیدگاه اصولی‌ها درباره اجتهاد و تقلید

آغاز دوران غیبت امام معصوم علیه السلام در شیعه، آغاز دوران حیرانی شیعیان در دستیابی به احکام و تعالیم دینی از سویی و نامشخص بودن رهبری سیاسی - اجتماعی آنان از سوی دیگر بود. وجود ابهام در این مسأله، سرانجام شیعه را همچون اهل سنت به وادی اجتهاد کشاند و این‌گونه استنباط می‌شد که روش اجتهادی حلال مشکل شیعه در دوران غیبت خواهد بود. منظور از اجتهاد کوشش در استنباط احکام شرعی از راه‌های ظنی (غیر قطعی ولی) معتبر است. 60 با بسته شدن باب علم که منحصر در معصوم علیه السلام در دوران حضور تلقی می‌شد، دستیابی قطعی به احکام امکان‌پذیر نبود؛ شیعه از این پدیده با عنوان «انسداد باب علم» یاد می‌کند. با انسداد باب علم آنچه جایگزین آن می‌گردد، تکیه بر استنباطهای ظنی است که ماهیت اجتهاد را تشکیل می‌دهد.

شکل‌گیری روش اجتهادی در دوران غیبت با ابن جنید و ابن عقیل و پس از این دو شیخ مفید آغاز گردید. روایات

صادره از ائمه معصوم دست‌مایه و بنیاد اصل اجتهاد شناخته شد؛ روایاتی از امام صادق علیه السلام: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نَلْقَى الْيَكْمَ الْأَصُولَ وَ عَلَيْنَا الْقَاءَ الْأَصُولَ وَ عَلَيْنَا التَّفْرِيعَ» و از امام رضا علیه السلام: «عَلَيْنَا الْقَاءَ الْأَصُولَ وَ عَلَيْنَا التَّفْرِيعَ» بر ما (ائمه معصوم‌علیهم السلام) است که اصول را بر شما القا کنیم و بر شما (شیعیان) است که از آنها استنباط و تفریع کنید». مجتهدان و رهروان راه اصول ضمیر «شما» در این روایات را عالمان دین و مجتهدان تفسیر می‌کنند؛ لذا وظیفه تفریع در انحصار مجتهدان قرار خواهد گرفت. سی د مرتضی با تمسک به شیوه استادش شیخ مفید، رسماً از اجتهاد در شیعه سخن گفت و ظنی بودن آن را یادآور شد. وی در کتابش در این باره می‌نویسد: «اگر چه اجتهاد عبارت از اثبات احکام شرعی به غیر از نصوص و ادله آن است، بلکه طریق و روش آن اتکاء به امارت و ظنون است». 61 وی آنگاه وجوب عقلانی رجوع عامی (مقلد) به مجتهد (مفتی) را یادآوری می‌کند: میان امت قدیم و جدید در وجوب رجوع عامی به مفتی اختلافی نیست و بر عامی است که قول مفتی (مجتهد) را بپذیرد، چرا که او علم به احکام حوادث را ندارد. 62

اصولاً در این دوره اعتقاد بر آن است که در شیوه اجتهادی، زمانی که کتاب، سنت و اجماع در مورد مسأله‌ای حکم آن را بیان نکرده باشند، نوبت به «عقل» می‌رسد و می‌توان به آن تمسک جست. در قرن هفتم هجری محقق حلی بادیید ایجابی «اجتهاد» را پذیرفت و از آن پس در روش‌شناسی و اصول فقه شیعه، اجتهاد موقعیت برتر یافت 63 و به صراحت مطرح کرد که بر عامی واجب است که در احکام شرعی خود به فتوای عالم [دینی] عمل کند. اما این‌که اجتهاد چه مقدماتی دارد و چه کسی به واسطه چه مقدماتی مجتهد شناخته می‌شود، شهید ثانی در قرن دهم هجری آن را تبیین کرد. به گفته وی اجتهاد دارای شش مقدمه است: کلام، اصول، نحو و تصریف، لغت عرب و شرایط ادله و اصول چهارگانه که عبارتند از کتاب، سنت، اجماع و دلیل عقل. 64 شیوه اجتهادی بدین‌گونه در شیعه ادامه یافت تا آنگاه که با اندیشه‌های محمد امین استرآبادی - مجتهد جدا شده از اصولیون - و با احیای مکتب اخباری برای دوره‌ای نسبتاً طولانی در فترت رفت. با احیای اجتهاد به دست وحید بهبهانی بار دیگر مکتب اصولی سلطه خود را بر محافل علمی شیعه گستراند و از آن به بعد بود که اجتهاد و تقلید نمودهای سیاسی خود را نمایند. بهبهانی با پذیرفتن این معنا که اجتهاد استنباط ظنی است و ماهیت اصلی اجتهاد را «ظن» تشکیل می‌دهد می‌نویسد:

و بدان به راستی که بسیاری از راه‌های شناخت احکام در امثال زمانه ما ظنی هستند... هر يك از اصول عقلی مثل برائت، توقف، استصحاب و نظایر آنها اگر حجت و معتبر باشند قطعاً از موارد ظنی هستند و همین طور است اجماع که با خبر واحد نقل شده باشد. اما دلالت کتاب مسلماً ظنی است... و اما خبر نیز که عمده‌ترین منبع در ثبوت احکام شرعی نزد ماست.. نه تنها از حیث سند ظنی است، بلکه از حیث دلالت نیز ظنی می‌باشد. 65

بهبهانی با توجه دادن به تغییر فهم‌ها و استنباطات که برخاسته از درجات عقول است، بطلان کلام اخباریان را که مدعی عقل بسیط و یکپارچه تمامی آدمیان هستند یادآور می‌شود و می‌افزاید:

می‌گوییم شیوه مکالمه و تفهیم شارع چنان که ظاهر جست‌وجوها نشان می‌دهد ش یوه اهل عرف است، و از ادله و سیره اهل عرف ثابت است که به ویژه اعراب در بیشتر گفت‌وگوهای خود بر قراین حال و مقال تکیه می‌کنند و لذا با اندك توجه و عدم آن فهم معانی کلام تغییر می‌کند، حتی چه بسا در مجلس واحد شاهد مناقشه و مشاجره در فهم کلام يك نفر که در هم ان مجلس صادر شده هستیم. وضعیت در اخباری که در

کتاب‌های حدیثی وارد شده نیز چنین است و درست به همین دلیل است که حتی در فهم‌های سالم و سلیقه‌های درست نیز اختلافات شدید و اضطراب‌های بسیاری در فهم اخبار معصومین‌علیهم‌السلام مشاهده می‌شود. 66

به گمان بهبهانی در اثر همین متغیر مهم یعنی «اختلاف فهم» در احادیث است که وجوب مجتهد و باب اجتهاد برای دستیابی به احکام و تعیین تکالیف ثابت می‌گردد. اما این‌که چه کسانی صلاحیت اجتهاد را دارند، بهبهانی شرایط زیر را بیان می‌کند:

- 1- اطلاع بر علوم ادبی. مجتهدی که لغت را به خوبی نشناسد چه بسا خود گمراه می‌شود و دیگران را نیز به بیراهه می‌برد؛
 - 2- شناختن عرف عام و خاص؛
 - 3- اطلاع به علم کلام، زیرا اجتهاد توقف دارد بر معرفت اصول دین و این‌که شارع حکیم مرتکب قبیح نمی‌شود و دستور به ما لا یطاق و خارج از توان نمی‌دهد و اینها در علم کلام ثابت می‌شود، و گر نه فقیه ناچار است در امور اساسی و اصول اصلی مقلد باشد؛
 - 4 - آگاهی از علم «منطق»، زیرا که هم خود فقه و هم علوم که پایه اجتهاد است نیاز به استدلال دارند، زیرا همگی، علوم استدلالی و نظری هستند و هر کدام مورد شك و شبهه‌های بی‌شمارند و در چنین مواردی استدلال‌ها جز با ابزار منطق ناقص خواهد بود؛
 - 5 - آگاهی از علم اصول فقه. یگانه معیار و میزان معرفت مفاصد و خرابی‌ها در فقه و بزرگترین و مهم‌ترین شرط اجتهاد، «اصول فقه» است؛
 - 6 - آگاهی از احادیث فقهی؛
 - 7 - آگاهی از تفسیر قرآن کریم؛
 - 8 - شناخت و آگاهی از نظریات و فتاوی فقهی فقها و کتب استدلالی آنان؛
 - 9 - دانستن علم رجال؛
 - 10 - و اساسی‌ترین شرط که داشتن قوه قدسیه و ملکه تقواست.
- وی آنگاه تذکر می‌دهد که علوم معانی، بیان، بدیع، حساب، هیئت، هندسه و طب نیز از علوم هستند که در تکمیل اجتهاد نقش دارند. 67
- به نظر می‌رسد بهبهانی اصل را بر فقه می‌گذارد و از دریچه فقه است که به دیگر علوم می‌نگرد. به گمان وی نگرستن به فقه از دریچه دیگر علوم سبب خرابی فقه خواهد گردید. 68
- به هر روی شیوه اجتهادی را که بهبهانی احیا کرد تاکنون در حوزه‌های علمیّه ادامه دارد.

نتایج اجتماعی اجتهاد و تقلید

با تثبیت و نهادینه شدن اجتهاد و تقلید در شیعه، عملاً جامعه شیعه به دو گروه اقلیت مجتهد و اکثریت مقلد تقسیم گردید. جامعه‌ای که در زمان تسلط اخباریان حول محوری می‌چرخید که رابطه عالم دینی و سایرین رابطه محدث و مستمع بود، با تسلط و پیروزی مکتب اصولی بر اخباری‌ها، این رابطه درهم پیچید و رابطه جدید میان عالم و دیگران تحت عنوان مجتهد و مقلد شکل گرفت. آنچه سبب به وجود آمدن چنین رابطه‌ای شده وجوب تحصیل معرفت به احکام دینی است. تعذر اجتهاد در احکام برای همه از یک طرف و وجوب تحصیل معرفت به

احکام دین برای هم ه از سوی دیگر موجب گردیده است که در اسلام برای افرادی که توانایی اجتهاد ندارند وظیفه دیگری در نظر گرفته شود و آن اخذ احکام دینی مورد ابتلای خود از افرادی است که دارای ملکه اجتهاد و قریحه استنباط می‌باشند. 69 علامه طباطبایی در توجیه و دفاع از مقام اجتهاد و تقلید این‌گونه استدلال می‌کند: اولاً، مسأله اجتهاد و تقلید یکی از اساسی‌ترین و عمده‌ترین مسایل حیاتی انسان می‌باشد و هر انسانی پای به دایره اجتماع می‌گذارد از لحاظ رویه اجتهاد و تقلید ناگزیر است؛

ثانیاً، هر انسانی در بخش بسیار کوچکی از جهات زندگی خود به اجتهاد می‌پردازد و بخش‌های دیگر را با تقلید می‌گذراند. به راستی کسی که می‌پندارد در زندگی خود زیر بار تقلید نرفته و نخواهد رفت با يك پندار دروغی خود را فریب می‌دهد؛

ثالثاً، قضاوت عمومی و فطرت به جواز تقلید یا لزوم آن در جایی است که انسان جاهل ب وده و توانایی اعمال نظر و بررسی فکری مسأله را نداشته باشد و مرجع تقلید و پیشوای مفروض مرجع صلاحیت دار... است. 70 امام خمینی نیز در مورد رجوع جاهل به عالم (مجتهد) و دانا، دلیل آن را عقلانی می‌نگرد و در این باره می‌نویسد: «دلیل جواز رجوع جاهل به عالم بناء عقلاست». 71

برخی دیگر، چون آیه‌الله طالقانی، در توجیه و دفاع از باب اجتهاد و وجود طبقه‌ای به نام مجتهدان در فقه شیعه تا به آن‌جا پیش رفتند که بقای دین و شریعت اسلام را در گرو حفظ اجتهاد و مجتهد دانستند: خاتمیت و بقا و ابدیت آیین مقدس اسلام و همقدمی و مراقبت داشتن آن بر همه شؤون حیاتی که پیوسته در حال تغییر و تبدیل است وابسته به اصل اجتهاد می‌باشد. به حسب همین اصل است که طبقه مخصوصی در اجتماع مسلمانان به عنوان روحانی و مجتهد پدید می‌آیند. اساس و منشأ روحانیت در اسلام تنها مبتنی بر همین اصل است. 72 وحید بهبهانی برای بازسازی اعتبار ظن مجتهد در زمان انسداد باب علم رساله «الاجتهاد و الاخبار» و «الفوائد العتیقه» را نوشت. وی در این دو رساله، ظن مجتهد را به جای علم عادی که اخباریان بر آن تکیه دارند می‌گذارد و علم اجمالی را برای حصول ظن شرعی کافی می‌داند.

به هر روی با تلاش‌های بهبهانی و شاگردانش همچون کاشف الغطاء، نراقی و نجفی، طبقه مجتهدان در جامعه شیعه تثبیت و نهادینه گردید. مجتهدان که گروه اندکی از جامعه را تشکیل می‌دادند به عنوان نهادی برای مراجعه مردم به آنان در فهم احکام و تعالیم دینی بودند. با تضعیف تدریجی مکتب اخباری و رشد و تقویت مکتب اصولی و اجتهادی، این نهاد روز به روز جایگاه خود را وسعت بخشید. با نهادینه شدن این نهاد، اقتداری دینی، ره آورد مجتهدان شد که فهم و احکام دینی منحصرأ از طریق آنان قابل کشف بود. آنان مرجع تام تقلید شناخته شدن د. مراجع تقلید یا مجتهدان با یافتن چنین جایگاهی دارای مناصب و مقاماتی شدند که دیگران از آن بی‌بهره بودند و همین موجب تقویت روز افزون «نهاد مرجعیت و مجتهدان» شد.

مناصب و گستره اختیارات مجتهد

به باور اصولیون فرد مجتهد که توان کشف و استنباط حکم اولیه و ثانویه وقایع و حوادث از منابعی که سابقاً ذکر گردید را دارد دارای وظایف و مناصبی است. این مناصب عبارتند از:

1. وظیفه افتا و بیان اوامر شرعیه اولیه و ثانویه، یعنی حق اظهار نظر در مسایل شرعی. منصب مجتهد کشف

احکام عملی از ادله شرعی است... و بر عامی (مقلد) تقلید او واجب است. 73

2. وظیفه قضاوت یعنی حق دخالت در فصل خصومت میان متخاصمین و صدور حکم بر طبق قوانین شرعی به

نفع یا ضرر دو طرف دعوا بر طبق روایات وارده از ائمه اطهار علیهم السلام.

واما القاضی فشاؤه القضاء فی موضوعات الأحكام... ویجوز للمجتهد الترافع الیه بل قد یجب، مع انه یجز له تقلید المجتهد... من بلغ رتبة القضاء فهو منصوب من قبل المعصوم (عج) علی سبیل العموم؛ از مناصب مجتهد، قضاوت است... بر مجتهد جایز است و بلکه واجب که حکم کند. بعلاوه آن که اطاعت از مجتهد در این باره بر مقلد واجب است... کسی که به مرتبه قضا رسیده است از جانب معصوم علیهم السلام منصوب شده است. 74.

3. حکم در موضوعات و یا حجیت حکم حاکم.

4. مجتهد حاکم شرع است.

بهبهانی می نویسد:

واما حاکم الشرع... أشغاله و مناصبه، و هی معیار ینتظم به امر المعاد و المعاش للعباد، والظاهر أن حکمه مثل حکم القاضی ماضی علی العباد... اشغال و مناصب حاکم شرع، تنظیم امر آخرت و دنیای مردمان است. حکم او بر تمامی مردم چه مجتهد و چه مقلد واجب است (چرا که حکم است نه فتوا) چه بر مقلدین خود و چه دیگر مقلدان سایر مراجع. 75.

بهبهانی در چرایی وجوب حکم حاکم شرع بر دیگران حتی مجتهدان می نویسد:

لاشتراك العلة وهی کونه منصوباً من المعصوم علیه السلام و لان حصول النظام لا یكون الا بذلك ولانه نائب المعصوم علیه السلام؛ علت حکم برای تمامی آدمیان مشترک است. حاکم شرع منصوب از معصوم علیه السلام است و اگر این گونه نباشد نظام مستقر نمی گردد. 76.

امام خمینی نیز در رساله «اجتهاد و تقلید» موارد زیر را به عنوان شؤونات مجتهد در برابر شؤون مقلد ذکر می کند:

1. عدم جواز مراجعه به غیر در تکالیف شرعی؛

2. جواز عمل بر طبق رأی خودش؛

3. منصب افتا؛

4. منصب قضاوت؛

5. منصب زعامت سیاسی؛

6. مرجعیت تقلید. 77.

حال این سوال مطرح است که چه عواملی زمینه ساز به فعلیت رسیدن زعامت سیاسی مجتهدان شد؟ به اجمال می توان چهار عامل مهم را در این باره ذکر کرد: اول، میزان تأثیر و سنجش اعتبار فتوای سیاسی علما همانند حکم تحریم تنباکو.

دوم، ورود صنعت چاپ به ایران ت سهیل کننده ارتباط مجتهد و مقلد بود. به این معنا که انتشار رساله های عملیه مجتهدان و مراجع دینی دسترسی آسان مقلدان به آرای آنان دست مایه ای بود برای تأثیرگذاری نظریات فقهی - سیاسی عالمان دین بر مردم که نقش مقلد را داشتند.

سوم، گسترش قلمرو فقه و فقاہت از قلمرو فردی به قلمرو اجتماعی. درگذشته قلمرو فقه ناظر به افعال فردی مکلفان تلقی می شد. اما این امر به تدریج با پیشامد حوادث و وقایع جدیدی که متفاوت از گذشته بود، به خصوص رویارویی با ورود فرهنگ غربی به ایران، مجتهدان را بر آن می داشت که قلمرو فقه را از موضوعات فردی صرف خارج کرده و به حیطه اجتماعی بکشانند. بر این اساس تسری نصوص دینی از حیطه فردی به اجتماعی و کشف حوادث اجتماعی از نصوص دینی از دغدغه های اصلی مجتهدان شد. چنین امر مهمی مستلزم آن بود که

تعریفی نسبتاً نو از اجتهاد بیان شود.

چهارم، چهارمین عامل زمینه ساز برای زعامت سیاسی طرح «تقلید از اعلم» است.

با تثبیت جایگاه مجتهدان در جامعه شیعه، اقتداری برای مجتهدان به ارمغان آمد که آنان را در رأس هرم جامعه دینی قرار می‌داد. اما نکته مورد توجه پراکنده و از هم گسیخته بودن این اقتدار بود؛ بدین معنا که به تعداد مجتهدان در جامعه شیعه که اندک هم نبودند و در تمامی نقاط جامعه شهری و روستایی پراکنده بودند، اقتدار نیز پراکنده بود. مقلدان نیز که به تعداد مراجع دینی در تبعیت و تقلید پراکنده بودند، طبیعتاً در فرمانبری پیرو مرجع دینی خاص خود بودند. همین عامل موجب عدم تمرکز و پراکندگی اقتدار مراجع دینی در عامیان بود. با طرح مسأله «تقلید از اعلم» در جامعه شیعه و به تدریج جا افتادن آن که با پیروزی اصولیان بر اخباریان به دست آمده بود، زمینه اقتدار وسیع و همه جانبه مرجع واحد در جامعه شیعه مهیا شد. معرفی آیه الله نجفی، صاحب جواهر، به عنوان مجتهد اعلم و پس از او جایگزینی شیخ مرتضی انصاری به جای وی در میان جامعه شیعه، اقتدار تمرکز دینی - به تدریج و روز افزون - در شخص واحدی فراهم گردید.

مهم‌ترین نتایج طرح مرجعیت واحد در جامعه شیعه از این قرار است:

یکم، عامیان که به مقلدان معروف بودند از تبعیت افراد مختلف خارج شده و فرمانبر شخص واحدی می‌گردیدند و دستورهای دینی و گاه سیاسی خود را از مرجع اعلم دریافت می‌کردند. جمعیت انبوهی که دستورهای پراکنده از مراجع مختلف دریافت می‌کردند، پس از تثبیت و پذیرش پایگاه مرجعی واحد و مسأله تقلید از اعلم، این جمعیت انبوه گوش به فرمان اعلم الفقها می‌گردید.

دوم، ارسال روحانیون و مبلغان دینی به اقصی نقاط جامعه شیعه اعم از شهر و روستا تحت عنوان نمایندگان مرجع تقلید از دیگر مؤلفه‌هایی بود که جمعیت انبوه عامیان موسوم به مقلدان را سازماندهی می‌نمود. از این مؤلفه در سیره اصولیون به وکالت و نمایندگی از مراجع یاد می‌گردد.

سوم، قدرت مالی و تمرکز در دریافت وجوهات و مالیات‌های دینی بود. تا پیش از طرح و تثبیت «تقلید از اعلم»، مقلدان وجوهات دینی در قالب خمس و زکات را به مجتهدان و عال‌م‌های دینی به عنوان نمایان امام معصوم علیه السلام پرداخت کردند؛ اما با تثبیت پایگاه مرجعیت واحد و ارسال سیل وار وجوهات دینی به عالم دینی اول که از وی به عنوان «اعلم» یاد می‌شد، طبیعتاً وی را برخوردار از قدرت مالی فراوان می‌نمود. شیوه جمع‌آوری این وجوهات نیز از طریق نمایندگان که در اقصی نقاط جامعه شیعه تحت عنوان وکلا حضور داشتند صورت می‌گرفت.

سه خصلت و ویژگی فوق عالم دینی اول اصولی را به جهت مادی و معنوی از قدرت و اقتداری برخوردار می‌کرد که در صورت نیاز به بسیج نیروها - هرچند به دشواری نسبت به سابق - به صورت آسان‌تر صورت می‌گرفت.

پی نوشت ها:

1. دانش آموخته حوزه علمیه قم، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز.

2. لسان العرب، ج 3، ص 133.

3. جمعی از نویسندگان، دایرة المعارف تشیع (تهران: مؤسسه دایرة المعارف تشیع، چاپ دوم، 1372) ج 1، ص 4

4. جمعی از نویسندگان، دایرة المعارف تشیع، ج 2، پیشین، ص 474.
5. آخوند محمد کاظم خراسانی، کفایة الاصول (قم: مؤسسه النشر الاسلامی 1415) ج 2، ص 422.
6. داود فیرحی، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (تهران: نشر نی، 1378) ص 291.
7. احمد کاظمی موسوی، «دوره‌های تاریخی تدوین و تحول فقه شیعه»، تحقیقات اسلامی، ش 1 و 2 (1399)، ص 18.
8. حسن عمید، فرهنگ عمید (تهران: امیرکبیر، 1374) ج 2، ص 712 و عبدالنبی قیم، فرهنگ معاصر عربی فارسی (تهران: فرهنگ معاصر، 1381) ص 83.
9. جمعی از نویسندگان، دایرة المعارف تشیع، ج 5، ص 20.
10. همان.
11. جمعی از نویسندگان، دایرة المعارف تشیع، پیشین، ج 2، ص 9.
12. محمد امین استرآبادی، فوائد المَدَنیَّة (قم: دار النشر لاهل البيت، بی‌تا) ص 21.
13. همان، ص 19.
14. همان.
15. ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم، اجتهاد و تقلید (کرمان: بی‌جا بی‌تا) ص 9.
16. محمد امین استرآبادی، پیشین، ص 32.
17. ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم، پیشین، ص 26.
18. همان، ص 50.
19. همان.
20. همان.
21. همان.
22. فیض کاشانی، پیشین، ص 118.
23. همان.
24. همان.
25. همان.
26. همان.
27. ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم، پیشین، ص 61.
28. محمد امین استرآبادی، پیشین، ص 40.
29. همان، ص 28.
30. محمد بن حسن حر عاملی، الفوائد الطوسیة، ص 445.
31. همان.
32. به جز استرآبادی، وی تنها راه دستیابی به احکام را منحصر در روایات صادره از ائمه اطهارعلیهم السلام می‌داند. وی روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را نیز نیازمند به توضیح روایات ائمه اطهارعلیهم السلام می‌داند.
33. ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم، پیشین، ص 38.

34. فیض کاشانی، ده رساله محقق بزرگ فیض کاشانی، به اهتمام رسول جعفریان (اصفهان: مرکز تحقیقات علمی دینی امیرالمؤمنین) ص. 126
35. همان.
36. سید میرآقا محسنی، نقدی بر اخباریگری (قم: انتشارات دارالنشر، 1371) ص. 218
37. یونس(9) آیه 18
38. محمد امین استرآبادی، پیشین، ص. 90
39. همان.
40. همان، ص. 93
41. همان.
42. همان.
43. همان.
44. همان.
45. همان، ص. 94
46. همان، ص. 126
47. همان، ص. 127
48. سید میرآقا محسنی، پیشین، ص. 208
49. یوسف بحرانی، الدرر النجیفة (قم: موسسة آل البيت لاحیاء التراث، چاپ س نگی، بی‌تا) ص. 254
50. سید میرآقا محسنی، پیشین، به نقل از: سید نعمت الله جزایری، منبع الحیوة، ص. 56
51. محمد امین استرآبادی، پیشین، ص. 150
52. محمد بن حسن حر عاملی، پیشین، ص. 324
53. ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم، پیشین، ص. 82 .
54. سید میرآقا محسنی، پیشین، ص. 278، به نقل از شیخ عباس قمی، سفینة النجاة، ص. 16
55. ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم، پیشین، ص. 9
56. همان، ص. 186
57. همان.
58. همان.
59. یوسف بحرانی، پیشین، ص. 256
60. داود فیرحی، پیشین، ص. 292
61. شریف مرتضی، الذریعة الى اصول الشریعة، به کوشش ابو القاسم گرجی (تهران: دانشگاه تهران، 1346) ص. 232
62. همان.
63. داود فیرحی، پیشین، ص. 295
64. شهید ثانی، (زین الدین بن علی العاملی)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (قم: مرکز النشر التابع لمکتب ال اعلام الاسلامی 1376) ج 1، ص. 236

65. محمد باقر وحید بهبهانی، الرسائل الاصولیه (قم: مؤسسه وحید بهبهانی، 1416 ق) ص 6 - 19.
66. همان.
67. علی مختاری، «شرایط اجتهاد از دیدگاه بهبهانی»، پیام حوزه، سال اول. ش 4 (زمستان 1373) ص 88، به نقل از: محمد باقر وحید بهبهانی، فواید حایریه (قم: مجمع الفکر الاسلامی، 1415 ق).
68. همان.
69. سید محمد حسین طباطبایی، «اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه»، مجموعه مقالات، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت ([تهران: شرکت سهامی انتشار، 1341] ص 16 - 17.
70. همان، ص 20.
71. عباس حیدری بهنوئی، «گزارشی اجمالی از رساله اجتهاد و تقلید امام»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره 5، ص 473، به نقل از: امام خمینی، رساله اجتهاد و تقلید.
72. سید محمود طالقانی، «تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت و فتوی»، مجموعه مقالات، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص 202.
73. محمد باقر وحید بهبهانی، الفواید الحایریه (قم: مجمع الفکر الاسلامی، 1415 ه.ق) ص 501.
74. محمد باقر وحید بهبهانی، پیشین.
75. همان.
76. همان.
77. عباس حیدری بهنوئی، پیشین.